

فروپاشی شوروی

و

مسایل آینده جنبشهای چپ

بخش پنجم

۶- شیوه تولید شوروی (شیوه تولید حزبی)

پیش از آنکه به بررسی این مسأله بپردازیم ، باید یاد آور شویم که مسایل اقتصادی جامعه شوروی با وجود اهمیت بزرگ آنها در فروپاشی آن نظام ، **عامل تعیین کننده نبودند**. انگلس در نامه یی به بلوک Block (مؤرخ ۲۱ سپتمبر ۱۸۹۰) نگاشته بود : «عامل تعیین کننده تاریخ ، **درنهایت امر** ، تولید و باز تولید زنده گی واقعیست . مارکس و من زیاده از این چیزی نگفته ایم . اگر کسی پیدا شود که این حکم را شکنجه داده و ادعا کند که عامل اقتصادی **یگانه** عامل تعیین کننده است ، در واقع حکم را به یک جمله میانتهی، انتزاعی و بی مفهوم مبدل کرده است.» (ترجمه از ماست)

از دیرزمانی ، دولتی شدن وسایل تولید با همه گانی شدن وسایل تولید یکی پنداشته میشد و از آن نتیجه گرفته میشد که رفع مالکیت خصوصی بر وسایل تولید به معنای استقرار کمونیزم است . در این بخش برای آنکه پیچیده گی و نادرست بودن حکم بالا توضیح داده شود ، به طرح سه مسأله میپردازیم:

الف - مالکیت دولتی و سرمایه داری

ب - شیوه تولید شوروی

ج - ماهیت طبقاتی نظام شوروی

الف - مالکیت دولتی و سرمایه داری

مارکس ویژه گیهای جامعه بعد از سرمایه داری یعنی جامعه کمونیستی را به طور گسترده و منسجم مورد مطالعه قرار نداده بود. وی عمدتاً نظام سرمایه داری را در تمام ابعاد آن کاوید و رازهای استثمار شیوه تولید سرمایه داری را کشف کرد. در پرداخت تیوریک مارکس تنها حرکت متعال پرولتاریا در تاریخ توان نفی نظام سرمایه داری و استقرار جامعه کمونیستی یعنی جامعه فاقد طبقات را دارد و بس.

کمون پاریس مسایل جدی را در برابر مارکس قرارداد که تا آن زمان به آنها توجه نکرده بود. مارکس مفاهیم دولت پرولتری، دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و اضمحلال دولت را پیش کشید. شکست کمون پاریس باعث ایجاد دو دسته گی در نحوه رسیدن به سوسیالیسم شد و انترناسیونال دوم را به دو گروه تقسیم کرد: ریویزیونیسم برنشتاین (در وجود سوسیال دموکراسی) از یک سو و بنیاد گرایی انقلابی از سوی دیگر (در وجود احزاب کارگری و کمونیستی). در بینش سوسیالیستی آن روزگار «جامعه سوسیالیستی» در واقع چیزی جز «**سرمایه داری فاقد سرمایه دار**» نبود. این اصطلاح را برای نخستین بار انگلس به کار برد تا ویژه گی کلی برنامه سوسیال دموکراسی آلمان را بیان کند.

سوسیالیسم تخیلی خواهان برهم زدن ریشه یی تمام پدیده های جامعه سرمایه داری (کار، خانواده، قدرت، موقف زن و غیره) بود در حالی که «سوسیالیسم واقعیتگرا» تنها مسأله استقرار مالکیت دولت را به جای مالکیت خصوصی پیش میکشد و دیگر ویژه گیهای نظام سرمایه داری (سلسله مراتب تولید، انضباط در تولید، تقسیم کار و غیره) را نه تنها حفظ میکرد بل در پی تحکیم آنها نیز بود. خلاصه سوسیالیسم یعنی «**سرمایه داری بدون سرمایه دار**»! این بینش در هر دو شاخه جنبش سوسیالیستی آن روزگار حاکم بود.

الگوی نامبرده در دو شکل میتوانست وجود داشته باشد: (۱) «سوسیالیسم مبتنی بر بازار» : در این مدل مؤسسات تولیدی که دیگر همه در مالکیت دولت، کوپراتیفها یا شرکتهای تعاونی قراردادند، همانند گذشته به خرید و فروش آزادانه **کار و محصولات تولیدی** در

بازار میپردازند؛ ۲) «سوسیالیسم دولتی»: در این مدل مؤسسات تولیدی که نیز ملکیت دولت یا کوپراتیفها اند، مطابق یک پلان متمرکز عمل میکنند.

و اما در روسیه چی روی دارد؟ از سال ۱۹۰۵ سه گونه انقلاب در برابر جنبش انقلابی روس قرارگرفت: ۱) انقلاب برای استقرار دموکراسی بورژوازی؛ ۲) انقلاب برای ریفورم بنیادی ارضی از طریق قیام دهقانان؛ ۳) انقلاب برای استقرار جامعه سوسیالیستی.

بینش سوسیالیستی روس در کلیت، تمام آرمانهای والای انسانی «سوسیالیسم تخیلی» راهمراه با پراتیک انقلابی متبلور میساخت و رهایی انسان را از چنبره تمام از خود بیگانه گیهای نظامهای استثماری (به شمول نظامهای ما قبل سرمایه داری) در چشم انداز انقلاب قرار میداد. سوسیالیسم دولتی هیچگاهی پیش از اکتوبر در جنبش انقلابی روس مطرح نشده بود. در آن روزگار «انقلاب جهانی» مطرح بود: «تیوری انقلاب پی درپی» (که تروتسکی روی آن تأکید میکرد) و طرح لنین مبنی بر «ضعیف ترین حلقه سرمایه داری» که ناگزیر به گسیخته شدن تمام زنجیر سرمایه داری در دنیا خواهد انجامید. لنین و تروتسکی، هر دو، انقلاب را به حیث جرقه آغازین دگرگونیهای بنیادی در مقیاس کل جهان پیش میکشیدند.

اکتوبر، با تمام دشواریهایی که میدانیم، پیروز شد ولی دومین اقدام در زنجیره قیامهای ضد سرمایه داری، یعنی انقلاب آلمان، سرکوب گردید و انقلاب جهانی، چونان سرابی، از پیشرفت اکتوبر فاصله میگرفت.

امر سترگ رهایی بشر از چنبره ستم و استثمار به مسأله «دفاع از کشور شوراها» تقلیل یافت. رهبران دولت نوبنیاد شوروی راه دیگری جز همان «سرمایه داری بدون سرمایه دار» را بلد نبودند و به آن راه رفتند و تمام انقلابیونی که دلبسته آرمانهای رهایی انسان بودند، از صحنه سیاست برچیده شدند. (۱)

ب - شیوه تولید شوروی

تحلیل «کالا» (= مال التجاره، متاع) در مرکز تفکر اقتصادی مارکس قرار داشت. در شیوه تولید سرمایه داری، رابطه بین کالاها (در بازار) در واقعیت امر **چهره پنهان** روابط

بین آدمها در جامعه است. در ظاهر امر چنین دریافت میشود که گویا کالاها دارای ویژه گیهای مستقل از زنده گی اجتماعی اند. از دیدگاه مارکس کالاها به حیث فرآورده های کار، **محملهای** روابط اجتماعی اند و **فاگزیر** تضادهای این روابط را در خود دارند. پس **تحلیل سرشت اجتماعی کالا** ، کلید درک **سرشت روابط تولیدی سرمایه داری** است. مارکس «کالا» را به حیث یک شی «دوگانه» ، به حیث یک چیز «دوتا شده» مطرح میکند. کالا از یکسو محتوای مادی دارد و از سوی دیگر شکل اجتماعی . اما در جامعه شوروی این بینش نوآورانه مارکس ، در رابطه با سرشت کالا یکسره نادیده گرفته شده بود. از همان آغاز اکتوبر ، این اصل به حیث یک دگم پذیرفته شد که گویا «قانون ارزش» در اقتصاد سوسیالیستی فاقد عملکرد است.

علی بایار ، بر بنیاد شیوه دیالکتیکی تحلیل مارکس ، جنبه های اساسی شیوه تولید شوروی یا شیوه تولید حزبی (که گاهگاه به نام شیوه تولید دولتی نیز یاد میشود) را در مقاله نوآورانه یی (۲) توضیح داده است که ما در اینجا به انعکاس فشرده آن میپردازیم . وی سرشت دوگانه کالا را در شیوه های مختلف تولید چنین ترسیم میکند:

انسان (شی > ----- شی -----) انسان

این رابطه در اقتصاد سرمایه چنین میشود:

انسان (----- کالا > ----- کالا -----) انسان

و در اقتصاد حزبی چنین :

انسان (----- پلان > ----- کالای پلان شده -----) انسان

رابطه بین پلان و «کالای پلان شده» بنیاد شیوه تولید حزبیست . برای درک این شیوه تولید و در واقع درک روابط اجتماعی در جامعه شوروی باید به بررسی «پلان» و «**کالای پلان شده**» پرداخت.

نگرش سنتی بر آن است که وجود بازمانده های پدیده های مربوط به بازار در اقتصاد به اصطلاح سوسیالیستی ، **تجلی همزیستی چندین شکل مالکیت** است. تبادل بین

محصولات دولتی و فرآورده های کلخوزها وجود تولید کالا را در اقتصاد شوروی محتوم میسازد. وجود اشکال کالایی و پولی در درون سکتور دولتی نتیجه عملکرد فاکتورهای اشکال غیردولتی مالکیت بر مالکیت دولتی است. در چنین اقتصادی، به جای کته گوریهای تولید کالایی چون پول، ارزش، کالا، قیمت و غیره گویا با شبهه - کته گوریهای چون شبهه - پول، شبهه - ارزش، شبهه - کالا، شبهه - قیمت و غیره سروکار داریم که **برخلاف کته گوریهای تولید کالایی، فاقد محتوای اجتماعی قلمداد شده، تنها به خاطر سهولت تحلیل و درک اقتصاد جامعه شوروی بکار گرفته شده اند.** یکی از تیوریسنهای مشهور نظام شوروی در عرصه اقتصاد، کوسولاپوف (۳) اعتراف میکند که «سرشت کالا در اقتصاد شوروی به طور همه جانبه درک نگردیده است». این عدم درک نی از پیچیده گی موضوع نشأت میکند و نی از کدام ناتوانی فکری اکادیمیسنهای شوروی. برعکس تمام مسأله از اینجا بر میخیزد که **تحلیل مارکسیستی کالا** پیامد ناگوار ایدیالوژیک دارد: **سرشت راستین روابط تولیدی نظام شوروی را برملا میسازد.** کوسولاپوف برآن است که در اقتصاد شوروی، ارزش «دیگر رابطه تبادله اجتماعی بین تولید کننده گان نیست» و چنین نتیجه میگیرد که ارزش دیگر «روابط تولید» را بیان نداشته بل یک پدیده شکلی و میانتهی است. از این قرار رابطه کارگر با دولت، یک رابطه بی میانجی است که تنها از طریق کار و فعالیت او برقرار میگردد. بر بنیاد این حکم، تضاد بین کار خصوصی و کار اجتماعی از بین میرود، چون، کار در اقتصاد شوروی، **فی نفسه اجتماعیست.** در شوروی «روابط اجتماعی بین آدمها، ظاهر فریبنده روابط بین اشیا را نمیگیرد» (۴)

صحت و صقم این داوریهها را مورد بررسی قرار میدهیم:

مارکس سه مقوله را در رابطه با ارزش به کار میبرد: **ارزش، ارزش مصرف، ارزش مبادله.** درک ویژه گیهای هر کدام این مقولات، کلید درک **تضاد های درونی «کالایی پلان شده»** است. از سوی دیگر، نباید ارزش را با «درونمایه» آن یعنی «کار مجرد» یکی پنداشت. البته تمام محصولات کار، ناگزیر کالا نیستند. یک فرآورده کار زمانی مقام کالا را میگیرد که با فرآورده دیگری قابل مبادله باشد. در این رابطه دستاورد های پژوهش مکتب مارکسیستی جاپان - مکتب اونو (از نام بانی این مکتب **Konzo Uno**)

- ارزنده اند : از دیدگاه این مکتب باید بین «محتوا» و «شکل» ارزش فرق گذاشت. پیروان این بینش بر آن اند که نباید از «ارزش مبادله» مستقیماً به «کار مجرد» - به حیث جوهر اجتماعی ارزش - گذار کرد (انگونه که مارکس در فصل نخست سرمایه توضیح داده است). نخست باید تمام اشکال ارزش را مستقل از محتوای آنها مورد مطالعه قرار داد و بعد ، بین هر کدام این اشکال و محتوای اجتماعی آنها رابطه برقرار کرد. از دیدگاه این مکتب نمیشود ارزش و کار مجرد را در برخورد اول یکی پنداشت.

ویژه گیهای مشترک تمام کالاها ، قابلیت مبادله شدن آنها با هم است . همین قابلیت مبادله شده ، ارزش کالا است که بیش از کسب جوهر اجتماعی اش ، قابل بررسی و مطالعه است.

زمانیکه یک شی داخل شبکه روابط اجتماعی میشود ، چنان **شکل اجتماعی** را به خود میگیرد که «کارایی» (کارآمد بودن) شی نامبرده را در یک وضعیت مشخص اجتماعی تعیین میدارد. (۵) بدین گونه فرآورده یی که به خاطر مبادله عرضه میگردد ، به «کالا» تبدیل میشود (شکل اجتماعی آن فرآورده). کالا وحدت دیالکتیکی ارزش مصرف و ارزش (شکل اجتماعی) را در خود نهفته دارد. ارزش مصرف ، معرف خصوصیت برآورده ساختن یک نیاز است ؛ ارزش معرف قابلیت مبادله شدن آن شی است. **ارزش ویژه گی قابل مبادله بودن یک کالا است.** این ویژه گی ، خصوصیت طبیعی یک فرآورده نی ، بل ، خصوصیتیست که از طریق عملیه اجتماعی شدن کسب میکند. بدین گونه یک شی میتواند ارزش مصرف باشد ولی ارزش نباشد. ولی هیچ ارزشی نمیتواند ارزش مصرف نباشد. ارزش تنها از طریق **ارزش مبادله** آشکار میگردد و تنها در شیوه تولید سرمایه داریست که «کار مجرد» درونمایه (جوهر ، محتوای) اجتماعی ارزش را تشکیل میدهد.

ج - ماهیت طبقاتی نظام شوروی

در هر صورتبندی اجتماعی - اقتصادی میتوان همزیستی اشکال کهنه و جدید اجتماعی را باز یافت. یک محتوا میتواند بسته به وضع اجتماعی و در مطابقت با عملکرد و نقشی که در شبکه روابط اجتماعی بازی میکند ، اشکال گوناگون کسب کند . مارکس تأکید

میورزد که باید بین «اشکال اجتماعی اساسی» (اصلی) و «اشکال اجتماعی ثانوی» (فرعی) فرق گذاشت. به گونه‌ی مثال ارزش مبادله به حیث یک «شکل» در اقتصاد شوروی وجود داشت ولی یک **شکل اجتماعی فرعی** بود که نمیشود آنرا به حیث کلیدِ درک این شیوه‌ی جدید تولید پیش کشید. تاکنون تمام تحلیلهای که از کالا در اقتصاد شوروی ارایه شده اند، روی ارزش مبادله استوار بوده اند. در این تحلیلهای «رمز» درک اقتصاد شوروی یعنی **وابسته بودن مؤلدين به یک برنامه از پیش تعیین شده**، در نظر گرفته نشده است. پس برای درک شیوه‌ی تولید شوروی (حزبی) باید به تحلیل «شکل اجتماعی اصلی کالای پلان شده» پرداخت:

کالاهای پلان شده در متن دو نوع روابط اجتماعی حضور دارد:

۱- رابطه بین مؤلد - مؤلد

۲- رابطه بین پلانگذار - مؤلد

رابطه اول، یعنی روابط مستقیم بین مؤلدين زیر تأثیر «پلانگذار» است. پلان مبادله‌ی مستقیم بین تولیدکننده گان را تعیین میدارد. مؤلدين، وسایل تولید را در اختیار ندارند و در گستره‌ی مبادله کردن فرآورده‌های تولیدشان، آزاد نیستند. پس این رابطه، یعنی رابطه مؤلدين نمیتواند کلید درک شیوه‌ی تولید شوروی باشد. پس باید رمز شیوه‌ی تولید حزبی را در **رابطه بین پلانگذاری و مؤلد جستجو کرد.**

کالای پلان شده دارای دو مشخصه است: از یک سو قابلیت رفع یکی از نیازمندیهای مصرف کننده گان را دارد (محتوای مادی) که همانا **ارزش مصرف** است. از سوی دیگر به حیث مقیاس سنجش تحقق پلان توسط مؤلدين مطرح میگردد و بدین گونه دارای ارزش (شکل اجتماعی) **برای پلان** است. به عباره‌ی دیگر، پلان وظایف مؤلدين تعیین میدارد. پس از تولید، اجرای وظایف نامبرده توسط محصولات تولید شده سنجیده میشود. بدین گونه، **کالای پلان شده شکل اجتماعی** را به خود میگیرد که توسط آن درجه‌ی تحقق پلان اندازه میشود. همینکه کالای پلان شده تولید شد، مطابق نامگذاریهای برنامه

ریزی (۶) ، مورد سنجش قرار میگیرد. در اینجا ما با یک مقوله جدید اقتصادی سر و کار داریم که با ارزش شیوه تولید سرمایه داری کاملاً فرق دارد.

نقش اجتماعی کالای پلاننده ، همانا ، تحقق اهداف پلان است. بدین اساس ، ارزش کالای پلان شده ، به مثابه شکل اجتماعی اصلی ، همانا خصوصیت این کالاست در **سهمگیری تحقق اهداف پلان!**

وظایف محوله به واحد های تولید (از طریق پلان) توسط قیمت یا شاخص سنجیده میشود . ارزش ناگزیر در شکل قیمت یا شاخص تبارز میکند. بدین گونه قیمت یا شاخص اشکال پدیداری ارزش اند. این ارزش جدید را که با ارزش در اقتصاد سرمایه داری فرق دارد، میشود «ارزش پلانی (Plan – Value) نامید. کالای پلاننده وحدت دیالکتیکی **دو ارزش است: «ارزش پلانی» و «ارزش مصرفی»**

«قیمت پلان شده» و دیگر شاخصهای اقتصاد شوروی ، اشکال تبارز «ارزش پلانی» اند. «ارزش پلانی» در اشکال عدیده یی تظاهر میکند درحالی که ارزش کالای پلان نشده (در اقتصاد کالایی سرمایه داری) ، تنها یک شکل تبارز دارد که همانا قیمت است.

پلان کدام سند ساده اداری نبوده ، بل یک رابطه اجتماعیست . متاع پلان شده که نقش ویژه یی را در این رابطه اجتماعی به عهده دارد ، افزون بر مشخصات مادی و طبیعی (ارزش مصرفی) یک نقش اجتماعی را – در وجود ارزش پلانی – کسب میکند. از یک سو پلان به حیث چیز سحر آمیزی که میتواند به تنهایی فعالیتهای تولیدی انسانها را انسجام بخشد ، عرض اندام میکند و از سوی دیگر، کالای پلاننده که خصوصیت سحر آمیز تحقق پلان را دارد ، تولید میشود.

در نتیجه تضاد بین ارزش مصرفی و ارزش پلانی ، بین کار مشخص و کار مجرد، بین کار فردی و کار اجتماعی ، در مقیاس کالای پلاننده ، تظاهر تضاد اجتماعی مناسبات تولیدی در شیوه حزبیست ؛ این همان تضاد بنیادی بین کارگران و قشر فرادست جامعه در وجود نخبه گان وابسته به حزب حاکم است . رابطه بین «پلان» و «کار» رابطه بنیادی شیوه تولید حزبیست. پلان آینه و موتور مناسبات حاکمیت اجتماعیست:

حاکمیت قشر اجتماعی پلانگذار (در وجود نخبه گان حزب حاکم) بر دنیای کار!
انگلس در زمانش نشان داده بود که یک قشر بیروکرات میتواند به حیث یک طبقه اجتماعی ظهور کند. وی در رساله یی زیر عنوان «وضع ایستا (Status quo) در آلمان» ، که در سال ۱۸۴۷ نگاشته شده بود و از پی زندانی شدن ناشر از چاپ ماند ، تا بالاخره در سال ۱۹۲۹ در کلیات آلمانی آثار مارکس - انگلس ، جلد ۴ ، ص ۴۰-۵۷ چاپ شد ، چنین مینگارد : قانون اساسی فعلی آلمان چیزی جز یک وفاق بین اشرافیت و خورده بورژوازی نیست که در نهایت امر اراده دولت را به دست **طبقه سومی** ، یعنی بیروکراسی خواهد سپرد» (ترجمه از ماست).

پیشنویسها:

۱- برای معلومات گسترده تر در رابطه با سرمایه داری دولتی مراجعه شود به مقاله «مسأله اساسی گذار سوسیالیستی» از سمیر امین به فرانسوی ، مجموعه مقالات کنفرانس بین المللی در باره اکتوبر ۱۹۱۷ ، از انتشارات PUF ، ۱۹۹۹ ، پاریس .

۲- علی بایار تیوری مارکس و اقتصاد شوروی ، همان مجموعه ، ص ۲۲۹ .

۳- R Kossolapov کار ، ارزش ، کالا ؛ مسایل تیوریک سوسیالیزم ماسکو، انتشارات پروگرس ، ۱۹۸۰ ، ص ۱۷۹ به فرانسوی .

۴- درسنامه اقتصاد سیاسی ، انستیتوت اقتصاد اقامی علوم شوروی ، به فرانسوی ، چاپ انتشارات سوسیال ، پاریس ۱۹۵۶ ، ص ۴۸۷ - ۴۸۸

5- K. Uno , Principles of political economy , Brighton Harvester, 1980.

۶- شاخصهای سنجش تحقق پلان چندین بار تغییر کرد. این شاخصها عمدتاً به دو دسته تقسیم میشوند : «شاخصهای مبنی بر جنس» که مطابق ویژه گی مادی کالا ، براساس واحد ها اندازه میشوند (مثلاً متر یا مترمربع برای پارچه های بافته شده) ؛

شاخصهای مبنی بر ارزش که وظایف پلان را براساس واحد پول تعیین میدارد (مثلاً
«ارزش تولید» که در ریفورم ۱۹۶۵ جای آنرا «حجم فروش» گرفت).

پایان بخش پنجم

www.ayenda.org